



تنها ترین سردار

---

[WWW.GHARACHEMAN.IR](http://WWW.GHARACHEMAN.IR)

کاری از سایت قره چمن

در تلگرام به ما بپیوندید:  
**@gharacheman**

در آستانه ی نیمه ی ماه رمضان

خرداد ۹۶

## ائمه ی دوازده گانه

عن جابر بن سمره: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ إِيَّانِي عَشْرَ خَلِيفَةٍ - ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا! فَقُلْتُ لَأَبِي مَا قَالَ؟ فَقَالَ كَلَّمُهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. صحيح مسلم ج ۳، حدیث ۱۴۵۳

جابر بن سمره: از رسول خدا(صلى الله عليه و آله) شنیدم که فرمود: «اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند»، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم گفتم پیامبر چه فرمود؟ گفت، فرمود «تمام آنها از قریشند».

در کتب روایی شیعه و اهل سنت روایتی متواتر از خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با اندکی تفاوت در بعضی کلمات نقل شده است که مضمون همه ی این احادیث میگوید قوام اسلام به ائمه دوازده گانه است و تا این دوازده امام هستند اسلام نابود نمیشود و عزیز خواهد بود.

در بین شیعیان این دوازده امام مشخص هستند و از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام آغاز و به امام زمان علیه السلام ختم می شود اما از آنجایی که مکتب اهل سنت مذهب الهی نیست و آنها از هر جا که خواسته اند در مذهبشان دخل و تصرف نموده اند برای همین ائمه دوازده گانه در بین ایشان معلوم نیست.

پس طبق احادیث پیامبر می فرمایند هر دوازده تن از این ائمه موجب قوام دین میباشند برای روشن شدن بحث به مثال زیر توجه بفرمایید:

فرض کنید شما درون یک یک اتاق و سالن بزرگ هستید که وسط آن سه ستون قرار دارد که این ستونها در معرض دید هستند و به چشم می آیند یقیناً شما نمیتوانید ادعا کنید که سقف این سالن بزرگ فقط بر روی این سه ستونی قرار گرفته که شما آنها را مبینید چون هر جا که ستونی هست به موازات آن ستون، در داخل دیوار هم ستونی پنهان شده که سقف این سالن بر روی تمامی این ستونها قرار گرفته است و با نبود یکی از ستونها سقف سالن فرو خواهد ریخت

ائمه دوازده گانه هم مانند ستونهای این سالن هستند بعضی از امامان ما مانند آن ستونهای وسطی سالن دیده میشوند و نقش برجسته ای در تاریخ دارند و ما بیشتر از بقیه نام آنها را شنیده ایم و در مورد آنها اطلاعات بیشتری داریم از جمله امیرالمومنین علی و امام حسین و امام رضا علیهم السلام اما برخی از ائمه هم هستند که وجودشان برای قوام دین الزامیست ولی مانند ستونهای پنهان شده در دیوار آن سالن میمانند که زیاد در تاریخ نامی از آنها برده نشده و ما هم شاید اطلاعات کمی نسبت به آنها داشته باشیم اما نقش بسزایی در پیشبرد اسلام و رساندن دین به ما دارند از جمله ی این ائمه میتوان از کریم اهل بیت امام حسن مجتبی علیه السلام نام برد.

ما در این مقاله سعی داریم تا به گوشه ای از زندگانی و معرفی مقام و منزلت این امام مظلوم بپردازیم امیدواریم که مورد قبول درگاه الهی و مادر پهلو شکسته اش واقع شود.

## ولادت

در شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجری قمری دومین امام شیعیان و اولین فرزند حضرت زهرا و امیرالمومنین علیهما السلام حضرت ابومحمد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در شهر مدینه به دنیا آمد.

القاب آن حضرت را سید، سبط، امین، حجت، برّ، نقی، زکی، مجتبی، زاهد بر شمرده اند.

## دوران کودکی

دوران کودکی امام فراز و نشیبهای زیادی را در بر داشت هفت سال از عمر مبارک ایشان با وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله سپری شد و سه ماه بعد از شهادت پیامبر هم شاهد شهادت مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها بود و حضرت تنها شاهد کوجه های بنی هاشم بود و شاهد جسارت عمر ابن الخطاب (لعنت الله علیه) به مادرشان و ضرب و شتم مادر توسط عمر بود

در باره ی اتفاقات سال یازدهم هجری و اینکه چه کسانی پیامبر را به شهادت رساندند و بعد آن چگونگی تشکیل شورای منحوس سقیفه و غصب فدک و جسارت و حمله به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها قصد نداریم در این مقاله صحبتی به میان بیاوریم تا انشالله در فرصت های بعدی اگر توفیقش بود به تفصیل به این قضایا اشاره خواهیم کرد اما چیزی که مد نظر ماست این است که غصه ی اتفاقاتی که در دوران کودکی حضرت امام مجتبی علیه السلام افتاده بود امام را پیر کرده بود و با اینکه فاصله سنی بین امام حسین و امام حسن علیهما السلام حدود یک سال بود اما هر کس این دو بزرگوار را با هم میدید فکر میکرد امام مجتبی سالها از امام حسین علیهما السلام بزرگتر است.

شاید بتوان بهترین دوران زندگانی امام را دوره ی کودکی و همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست. وجود گرمی پیامبر علاقه ی شدیدی به حضرات امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) داشت و به طور علنی محبت خویش را نسبت به آنان ابراز می کرده است. نحوه ابراز محبت، همانند پایین آمدن از منبر و بوسیدن آنها و باز بالا رفتن بر منبر، نشانه ی جهت دار بودن این اظهار و ابراز علاقه است. (۱) افزون بر آن از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده که در وقت اظهار محبت نسبت به امام حسن - علیه السلام - فرمود که شاهدان، این ابراز علاقه را به غائبین برسانند. (۲) و یا می فرمود: «من او را دوست می دارم و نیز کسی که او را دوست بدارد دوست دارم.» (۳)

۱ نور الابصار، صص ۱۲۰ - ۱۱۹، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴؛ نظم درر السمطين، ص ۱۹۵

۲ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، صص ۱۴۷، ۱۷۳؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۴

۳ ترجمه الامام الحسن - علیه السلام -، ابن سعد، ص ۱۳۴ رأیت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - واضعاً الحسن حیوته و هو یقول: من أحببني فليحببه و ليبلغ الشاهد منكم الغائب و لو لا عزمه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ما حدثت أحداً شيئاً ثم فقد

در باره ی محبت پیامبر نسبت به امام احادیث متعدد و زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که ما از نقل آن صرف نظر میکنیم:

امام حسن علیه السلام علاوه بر درک محضر پیامبر در بسیاری از حوادث دوران هجرت همراه ایشان بود، مانند حادثه مباحله. آن حضرت مشمول حدیث کسا و آیه تطهیر شد که از دلایل مهم بر عصمت آن حضرت است. علاوه بر آن همراه برادرش حسین علیه السلام در بیعت رضوان حاضر بود.

## دوران نوجوانی و جوانی

امام حسن مجتبی علیه السلام در دوره ی نوجوانی خود شاهد خانه نشینی پدر و حکومت ظالمانه ی سه ملعون بود. ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان بیست و پنج سال ظالمانه و غاصبانه بر مردم حکومت کردند و البته در بعضی مواقع امام مجتبی علیه السلام با وجود سن کم متعرض این ظالمان شده بود به عنوان نمونه سیوطی در تاریخ الخلفا آورده است: «روزی امام حسن علیه السلام در سنین کودکی بر ابوبکر وارد شد؛ در حالی که وی بر فراز منبر سخن می گفت. حضرت بر او بانگ زد و با اعتراض بدو گفت: از منبر پدرم پایین بیا. ابوبکر در پاسخ گفت: به خدا راست گفتمی، این منبر پدر توست نه پدر من.» سیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۸۰.

بعد از اینکه این بیست و پنج سال که به فرموده ی امیرالمومنین علیه السلام مانند خار در چشم و استخوان در گلو برای ایشان گذشت مردم که از کارهای عثمان به ستوه آمده بودند با کشتن عثمان گرد حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام جمع شدند و از او برای حکومت دعوت کردند ایشان بعد از رسیدن به حکومت ظاهری، سعی در احقاق اسلام راستین و عدالت در جامعه داشتند و تلاش کردند حرکت امت اسلام را به مسیر اصلی برگردانند. از این رو بسیاری از سوجدویان و افرادی که در دوران غضب خلافت به مقام و منصبی رسیده بودند، شروع به مخالفت با آن امام بزرگوار کردند و کارشکنی ها و جنگ هایی را علیه آن خلیفه ی برحق رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ایجاد کردند. و جالب است بدانید در طی بیست و پنج سال خلافت غاصبان حتی یک جنگ داخلی هم علیه آنها ترتیب داده نشد اما در طول پنج سال حکومت امیرالمومنین سه جنگ سخت بر علیه حضرت امیر علیه السلام ترتیب دادند که شجاعت و شهامت امام مجتبی علیه السلام در این سه جنگ کاملاً هویدا و نمایان بود اما آن سه جنگ:

## جنگ جمل

در ابتدا طلحه و زبیر هم با امیرالمومنین علی علیه السلام بیعت کردند اما بعد از اینکه دیدند در حکومت ایشان هیچ جایی ندارند و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام به طور کامل دستشان را از چپاول بیت المال قطع نموده به مکه رفتند و در آنجا با عایشه که کینه ی دیرینه با امیرالمومنین علی علیه السلام داشت هم پیمان شدند که جنگی را بر علیه حکومت ایشان راه بیندازند. در آن دوران مکه محل جمع شدن مخالفان حکومت امیرالمومنین علیه السلام بود و استانداران سابق عثمان که در چپاول بیت المال کم نگذاشته بودند در آنجا جمع شده بودند و خوب میدانستند که حضرت امیر علیه السلام آنان را بازخواست خواهد کرد و ثروتی را که از راه چپاول بیت المال در زمان عثمان اندوخته بودند از آنها خواهد گرفت پس آنها نیز به پیمان طلحه و زبیر و عایشه پیوستند

و به بهانه ی خونخواهی از عثمان مردم را به شورش دعوت کردند و جالب است بدانید عایشه خود از جمله ی کسانی بود که فرمان قتل عثمان را صادر کرده بود و حالا که قرار بر شورانیدن مردم بر علیه امیرالمومنین علیه السلام بود نظرش عوض شده بود و از حامیان عثمان گشته بود!!!! و باز جالب اینجاست که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام هیچ دخالتی در قتل عثمان نداشت و اینان خود عثمان را کشته بودند و خود پیراهن عثمان را علم کرده بودند و به بهانه ی خونخواهی از عثمان جنگ راه انداخته بودند، هزینه جنگ جمل را استانداران عثمان، که در دوران حکومت او بیت المال را غارت کرده و ثروت هنگفتی به دست آورده بودند، پرداختند و هدف این بود که دولت جوان حضرت علی علیه السلام را سرنگون کنند و اوضاع به حال سابق باز گردد. مثلاً یکی از این افراد عبدالله ابی ربیع، استاندار عثمان در صنعای یمن بود. او از صنعا به منظور کمک به عثمان خارج شد. و چون در نیمه راه از قتل او آگاه گردید به مکه آمد. وقتی شنید که عایشه مردم را برای گرفتن انتقام خون عثمان دعوت می کند، وارد مسجد شد و در حالی که روی تخت نشسته بود فریاد زد: هر کس که بخواهد برای گرفتن انتقام خون خلیفه در این جهاد شرکت کند من هزینه رفتن او را تامین می کنم و او گروه کثیری را برای شرکت در نبرد مجهز کرد. و بعد از آماده شدن سپاه آنان به سمت بصره حرکت کردند تا آنجا را به تسخیر خود در آوردند

امام علیه السلام نیز سپاهی آماده کرده و به سوی بصره روانه شدند در این میان این کارشناس سیاسی نظامی و بازوی حضرت امیرالمومنین علیه السلام یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام بود که به دستور پدر و به همراه چند تن دیگر مردم کوفه را برای جهاد برانگیخت او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری»، یکی از مهره های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت نموده، از جنبش و حرکت مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان شکنان جلوگیری می کرد. با این حال حسن بن علی علیهماالسلام متجاوز از ۹ هزار نفر از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل داشت. این اثیر، الکامل فی التاریخ، (بیروت، دارصادر)، ج ۳، ص ۲۳۱. و این حکایت از شخصیت منحصر به فرد و ویژه ی امام حسن علیه السلام در بین مردم دارد.

واقعه جمل در دهم جمادی الثانی سال سی و ششم هجری قمری، رخ داد جمل (شتر نر) عایشه برای نیل به مقاصد شوم به کارگرفته شده بود و با گذاردن هودج عایشه بر آن، نوعی قداست به آن بخشیده بودند. سپاه بصره در حفاظت و بر پا نگاه داشتن آن کوشش ها کرد و دست های زیادی در راه آن دادند امام علی علیه السلام دیدند تا موقعی که این شتر زنده و سرپاست جنگ پایان نخواهد یافت و مردم گول خورده از گرد عایشه متفرق نخواهند شد این شد که مسوولیت پی کردن شتر عایشه را به پسر ارشد خود یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام واگذار نمود و امام حسن علیه السلام با رشادت و شجاعت منحصر به فرد، خود را به قلب سپاه ناکثین رساند و پاهای شتر عایشه را قطع کرد و شتر بر زمین افتاد و عایشه دستگیر شد و از طرفی طلحه و زبیر هم در جنگ کشته شده بودند و اینگونه با دلاوری امام حسن مجتبی علیه السلام جنگ جمل به اتمام رسید و عایشه به فرمان امیرالمومنین علیه السلام با احترام توسط عده ای زن که با لباس جنگی مردانه خود را شبیه مردان کرده بودند به خانه اش بازگردانده شد و از دلایل این احترام میتوان گفت که عایشه بهانه ای برای فتنه ی بعد نداشته باشد.

به جنگ جمل جنگ با ناکثین یا بیعت شکنان نیز میگویند چون کسانی که جنگ کردند در ابتدا با امیرالمومنین علی علیه السلام بیعت کردند و بعد بیعتشان را شکستند و جنگ راه انداختند

## جنگ صفین

این جنگ جنگی بود بین لشگریان امیرالمومنین علی علیه السلام و معاویه.

ابتدا شرحی از شجره نامه معاویه:

پدرش ابوسفیان و مادرش هند دختر عتبه (هند جگر خوار) از زنان صاحب پرچم بود در آن دوران زنان فاحشه ی حرفه ای پرچمی سرخ بر درب خانه هایشان نصب میکردند که نشان دهنده آزاد بودن ورود برای عموم مردم بود!!! البته درباره ی اینکه پدر معاویه ابوسفیان است هم مدرک دقیقی موجود نیست و دعوی چهار نفر بر سر این مسئله از مسائل مشهور در کتب اهل سنت است و گویا هند به خاطر ثروت ابوسفیان معاویه را به وی نسبت داده بود....

معاویه از کسانی بود که همراه پدرش در جنگهایی بر ضد پیامبر حضور داشت و طبق فرمایش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): اصلاً اسلام نیاورده بود، بلکه کفر خود را مخفی کرده بود. او جزو آن افرادی بود که به همراه عمر و ابوبکر و عثمان و عمرو عاص و... قصد قتل و ترور پیامبر را داشتند. در زمان عمر بن الخطاب والی شام شد و در شام عیاش خانه ای به تمام معنا البته با اسم و ظاهر اسلامی ایجاد کرد و به دستور و سفارش عمر بن الخطاب با جانماز آب کشیدن و با ظاهری دینی و اسلامی به عیاشی پرداخت. در زمان محاصره ی عثمان با اینکه عثمان از او درخواست کمک کرده بود ولی او تعلل کرد و برای کمک به حجاز نیامد. بعد از اینکه امیرالمومنین علی علیه السلام به خلافت رسید حضرت امیر او را از سمت خود برکنار کرد اما او با تشکیل حکومت خودمختار و با علم کردن بهانه ی واهی خونخواهی از عثمان لشکری ( که شمار آن را صدو بیست تا سیصد هزار نفر نوشته اند ) را برای جنگ به سمت امیرالمومنین علی علیه السلام روانه ساخت.

حضرت امیر علیه السلام نیز سپاهی حاضر کرد و اینجا نیز امام حسن مجتبی علیه السلام در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان علیه السلام برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب علی علیه السلام و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود. نصر بن مزاحم، واقعه صفین، (قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۲ ه. ق.)، ص ۱۱۳

توضیح جنگ صفین خود بحثی مفصل است و ما اینجا قصد توضیح کامل آن را نداریم فقط به این اندازه اشاره میکنیم که امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام نیز دوشا دوش پدر و سایر اصحاب و یاران حضرت امیر علیه السلام در این جنگ سخت مبارزه کردند و شمار زیادی از سپاه دو طرف در این جنگ کشته شدند تا جایی که شمار کشته ها را تا نود هزار نفر نیز نوشته اند! اما در حالیکه یک گام تا پیروزی سپاه امیرالمومنین علیه السلام بود عمروعاص نیرنگ کرد و به معاویه پیشنهاد قرآن به سر نیزه کردن را داد و با این نیرنگ در بین سپاه امیرالمومنین علیه السلام تفرقه و شکاف ایجاد کرد و متأسفانه حضرت امیر گرفتار مقدس مآبانی بود که از دین فقط ظاهر آن را میبینند و این اشخاص مقدس بی دین اینجا از جنگیدن دست کشیدند و هرچه امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که اینها اهل قرآن نیستند و برای کلک به شما این کار را کرده اند و من امام شما هستم و میگویم بجنگید در گوش اینها نرفت که نرفت! و در باورشان نبود که پیروی از فرمان امام معصوم از تمام واجبات واجب تر است و اینگونه شد که کار به حکمیت کشید و شد آنچه شد....

## جنگ نهروان

یک عده از افراد لجوج و متعصب و خشک مقدس و بی ثبات و کسانی که پیشانی شان از کثرت عبادت پینه بسته بود ولی دین را اشتباه فهمیده بودند در جریان حکمیت جنگ صفین با امیرالمومنین علیه السلام به مخالفت پرداختند و بر علیه ایشان اعلام جنگ نمودند و امام علیه السلام ابتدا با ارشاد و نصیحت آنان را از مسیر اشتباه خود آگاه کردند و حدود هشت هزار نفر از سپاه دوازده هزار نفری خوارج به سمت امام علیه السلام برگشتند و از اعمال خود توبه کردند ولی چهار هزار نفر دیگر به هیچ عنوان از راه اشتباه خود دست نکشیدند و خودشان جنگ را شروع کردند که با عکس العمل شدید و دفاع کوبنده لشکر امام روبه رو شدند و در مدت کوتاهی تمام چهار هزار نفر - جز نه نفر که فرار نمودند - کشته شدند و از سپاه امام بیش از نه نفر کشته نشدند و صدق کلام آن حضرت که قبلا فرموده بود: «از این مهلکه از آن ها ده نفر رهایی نمی یابند و از شما هم ده نفر کشته نمی شوند» آشکار شد نهج البلاغه، خطبه ۵۹.

این جنگ در روز نهم ماه صفر (سال ۳۸ یا ۳۹) هجری واقع شد و تمام مدت جنگ ساعتی بیش نبود

کامل ابن اثیر، ج ۳؛ شرح خوبی بر نهج البلاغه و طبری، ج ۴، فروغ ولایت و مروج الذهب، ج ۲ (با تلخیص)

امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام در این جنگ نیز دوشا دوش پدر و سایر اصحاب با شجاعت خود عامل پیروزی سپاه حق شدند اما از جمله ی آن ده نفری که از معرکه جنگ گریخته بودند عبدالرحمان ابن ملجم مرادی بود که سرانجام زهر خود را ریخت و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را به شهادت رسانید

## شهادت پدر و شروع امامت امام مجتبی علیه السلام

بعد از شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام طبق وصیت ایشان و فرمایش پیامبر صلی الله علیه آله خلافت و امامت به وجود اقدس و نازنین امام حسن مجتبی علیه السلام رسید که برترین امت بود و پیامبر در باره ایشان فرموده بودند:

لو كان العقل رجلا لكان الحسن فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸ یعنی اگر عقل، خود را به صورت مردی نشان دهد، آن مرد، حسن (علیه السلام) است

در دانایی و فراست ایشان همین بس که در طول عمر حکومت ایشان کمترین لطمات و صدمات به مسلمین و شیعیان رسید اما از طرفی هم بیشترین توطئه ها بر ضد امام علیه السلام به کار بسته شد و آن دوران برای خود امام مجتبی علیه السلام به قدری سخت گذشت که اگر تمام مصائبی که بر سر امام چهارم تا امام عسکری علیهم السلام را یک طرف بگذاریم مصائبی که فقط بر سر امام مجتبی علیه السلام آمده سخت تر جانکاه تر بود و شما حساب کنید یک وقت هست که ساختمان چند طبقه ای در طول سالیانی خراب شود ولی یک وقت هست همین ساختمان در آن واحد بر سر شخصی فرو بریزد... در ادامه به گوشه ای از پیش آمدهای آن زمان اشاره میکنیم تا ببینید مظلوم ترین امام ما در چه دورانی زندگی میکرد و گرفتار چه افرادی بود:

در ظهر بیست و یکم ماه رمضان سال چهلهم هجری در حالی که هنوز بدن مبارک امیرالمومنین علی علیه السلام به خاک سپرده نشده بود همه ی قبایل مشهور و توده ی مردم که همه ی معیارهای حاکم اسلامی را در چهره ی تابناک سبط اکبر رسول

خدای علی و آل و سلم می دیدند برای بیعت با امام مجتبی علیه السلام در مسجد کوفه جمع شدند اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۳۴ - ۱۳۶؛ حقایق پنهان، ص ۱۷۳

و از کثرت جمعیت امام علیه السلام تا عصر آن روز از مسجد نمیتوانست خارج شود. در آن دوران کوفه نقش تعیین کننده ای برای اسلام داشت و هر تصمیمی که در کوفه میگرفتند به سایر بلاد هم ابلاغ میشد و شهری بزرگ، تعیین کننده و استراتژیک بود.

ابن عباس میگوید وقتی مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت میکردند من دیدم امام از گوشه چشمش اشک میریزد. عرض کردم حق داری برای شهادت پدرت ناراحت باشی امام فرمودند نه ابن عباس این اشک های من برای این است که میبینم این دستهایی که با من بیعت میکنند روزی دستان پدرم را شسکتند ولی چه کنم که مصلحت اسلام در این است و بدان بوی توطئه به مشام میرسد...

امام علیه السلام که خود کارشناس اول سیاسی نظامی در زمان پدر بود بعد از بیعت عمومی مردم، دست به سازماندهی مجدد نیروها زد. او عبدالله بن عباس را به عنوان والی و فرماندار بصره و قیس بن سعد بن عباده و سعید بن قیس و عبیدالله عباس را به فرماندهی بخشی از نیروهای مسلح خود برگزید. بسیاری از افرادی را که در زمان پدر خود منصب و مقامی داشتند، در پست شان ابقا کرد. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۴

بیعت مردم کوفه و رؤسای قبایل با امام حسن علیه السلام، از یک سو شادی و سرور در میان مسلمانان را به دنبال داشت و از سوی دیگر دشمنان اهل بیت مانند ناکثین و مارقین و به ویژه حاکمان غاصب شام را مضطرب و سرگردان کرد و آنان را به فکر توطئه ها جهت سرنگونی حکومت نوپای امام حسن علیه السلام انداخت.

معاویه به محض شنیدن خبر بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام به خود لرزید و گفت من این شخص را به خوبی میشناسم او شیر بیچه ی شیری مثل علی ست و اگر نیروهای قدرتمندی در کنار خود داشته باشد فاتحه ی شامات را باید بخوانیم! این شد که به همراه مشاورانش که مانند خودش ارادل و اوباش بودند تشکیل جلسه داد افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از : عمروعاص، قیس بن اشعث، ولید بن عتبه که در جریان حمله به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها با لگد به پهلو حضرت زهرا زده بود و عتبه ابن ابی سفیان...

از آنجایی که معاویه ثروت فراوانی داشت اینها هر تصمیمی میگرفتند میتوانستند عملی کنند لذا آنها در این شورا چند تصمیم گرفتند:

اول: فرستادن جاسوس جهت آشوب و اغتشاش به کوفه و بصره و دیگر شهرهای عراق

افرادی را به شهرها و روستاهای عراق فرستادند که دستور داشتند اغتشاش و نا آرامی و نا امنی ایجاد کنند و هدف این بود که مردم را بترسانند، مردم که بترسند زیر بار حکومت امام حسن نمیروند و به اصطلاح زیر علم حسن ابن علی علیه السلام سینه نمیزنند.

دوم: تهدید و تطمیع کارشناسان نیروهای ارشد نظامی سپاه امام حسن علیه السلام



عمرو عاص گفت یک عده از اینها را با تهدید از میدان به در میکنیم و عده ای را هم با تطمیع و پول دادن میخریم و این کار را هم کردند و عبیدالله ابن عباس که یکی از فرماندهان نظامی امام بود را با مبلغی خریدند و به لشکریان معاویه پیوست و ننگ همیشگی را برای خود خرید. با فرار عبیدالله، دو سوم نیروهای تحت فرماندهی اش، در هم ریختند و آنان گروه گروه گریختند.

از آن طرف دو پسر قیس ابن سعد ابن عباده که پسر یکی از اصحاب خوب پیامبر و یکی از فرماندهان نظامی امام مجتبی علیه السلام بود را کشتند و او را ترساندند و او نیز خود را وا داد.

سوم: فرستادن یک سری گشتهای نظامی برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم

کار این گشتهای ایجاد نا آرامی در شهرها و روستاها بود، خانه ها را آتش میزدند و مردم را میکشیدند و اموالشان را غارت میکردند مثلاً یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام که به همراه همسر بردارش از بصره برای بیعت به کوفه می آمد را در دروازه کوفه دوره اش کردند و زنش را کشتند و بچه ی داخل شکمش را بیرون کشیدند و خودش را نیز کشتند و بدنشان را قطعه قطعه کردند و در کیسه ای ریختند و کیسه را به درب خانه ی امام مجتبی علیه السلام فرستادند

هدف از این کارها این بود که جو را نا آرام و نا امن کنند وقتی امنیت نباشد مردم میگردند دنبال حاکمی که امنیت ایجاد کند و اینها میبینند شام که تحت حاکمیت معاویه است امن است و هیچ خبری از نا آرامی در آن نیست و مردم خود به خود به سوی معاویه میل پیدا میکنند.

چهارم: شایعه صلح، قبل از تحقق آن

از دیگر توطئه های حکومت شام، شایعه کردن دروغ پیشنهاد صلح از سوی امام حسن علیه السلام به معاویه بود. شایعه این مطلب و مطالب غیر واقعی دیگر از سوی آنها، روحیه ی رزمندگان مسلمان را در هم می شکست و حال آنکه آغازگر صلح و پیشنهاد دهنده آن، معاویه بود! وی یک مرتبه توسط عبدالله بن نوفل و بار دیگر به وسیله ی عبدالله بن عامر، صلح را خدمت امام حسن علیه السلام مطرح کرد؛ ولی آن حضرت با قاطعیت تمام آن را رد کرد و نپذیرفت. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸)

در ادامه خواهید دید که این شایعات چه بلایی بر سر سپاه امام علیه السلام آورد.

پنجم: شایعه ی کشته شدن فرماندهان لشکر امام علیه السلام

با پخش کردن این شایعه اینطور وانمود کردند که دور امام مجتبی خالی شده و امام علیه السلام ضعیف و بی یاور شده

ششم: شایعه کردند که باقی فرماندهان لشکر امام نیز به معاویه پیوسته اند

با این کارها معاویه و همدستانش جو مخوفی را در حکومت نوپای حضرت امام حسن علیه السلام بوجود آوردند و طوری مملکت حضرت را نا امن کرده بودند که مردم حتی در مکه و در طواف کعبه میترسیدند که مبادا شخص پشت سریشان از نیروهای بنی امیه باشد و آنها را بکشد! و معاویه با این کارها حکومت نوپای امام را فلج کرد و در این شرایط امام چاره ای جز صلح با معاویه نداشت بعلاوه عوامل دیگری هم باعث قبول صلح شد که از جمله آن میتوان بر شمرد:

الف. از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربه های سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربه مؤثر و تلافی جویانه ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.

وقتی که گزارش صف آزایی سپاه امام حسن علیه السلام و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق هدفهای خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن علیه السلام که رسالت حفظ اساس اسلام را به عهده داشت، جزاین راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنشهای دوستان کوتاه بین تمام شود.

«یعقوبی»، مورخ معروف، می نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن علیه السلام) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است.

معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد.

این سند تاریخی نشان می دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترک مسلمانان با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض یک خطر جدی قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می گرفت، کسی که پیروز می شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی علیه السلام و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام برطرف شد.

ب. از نظر سیاست داخلی

شکی نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه ای جز شکست ذلت بار نخواهد داشت.

در بررسی علل صلح امام مجتبی علیه السلام از نظر سیاست داخلی، مهمترین موضوعی که به چشم می خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است؛ زیرا مردم عراق و مخصوصا مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی علیه السلام، نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکل و هماهنگی و اتحاد. از طرفی هم امام یار واقعی در کنار خود نداشت به گواه تاریخ ۳۶ نفر از اصحاب پیامبر و بازماندگان بدر در جنگهای جمل، صفین و نهروان به شهادت رسیده بودند و اگر اینها بودند میتوانستند بیانه هایی صادر کنند و بگویند که ما شاهد این بودیم که پیامبر در مورد امام مجتبی علیهما السلام چنین و چنان فرمود و از علاقه ی پیامبر به امام مجتبی صحبت میکردند و اینها خود مهری بر بطلان حکومت و شخصیت معاویه بودند اما افسوس اینها نبودند و بعلاوه امام گرفتار افراد مقدس مآبی بود که از دین فقط نماز و روزه اش را میدیدند! افرادی که هم اکنون هم در جامعه ی ما هستند و زندگی

میکنند و فکر میکنند همین که صف اول جماعت می ایستند همه چیز تمام است و آنها مصلحت همه را میدانند و جزو خواص هستند ولی افسوس که چیزی نمیفهمند و خودشان را یا به نفهمیدن زده اند یا ... خلاصه اینکه این گروه از افراد کمر امام مجتبی علیه السلام را نیز مانند کمر پدرش شکستند وقتی در جنگ صفین معاویه دید کارش تمام است و یک گام تا شکست فاصله دارد قرآن به سر نیزه کرد و همین مقدس مآب ها از جنگ دست کشیدند و هر چه امیرالمومنین فرمود با آنها بجنگید آنها با این کار شما را فریب میدهند در مغز اینها فرو نرفت که نرفت و نه تنها جنگ نکردند بلکه به حضرت گفتند که تو از ایمان خارج شده و کافر شده ای...

برخی هم که اصلاً از ابتدا در جنگ شرکت نکردند مانند همین خواجه ربیع (ربیع ابن خثیم) که قبرش در مشهد است و متأسفانه برخی به اشتباه به زیارتش هم میروند! به امیرالمومنین علیه السلام گفت من با کسانی که نماز میخوانند و نیمه شب العفو میگویند نمی جنگم!!! بحار، ج ۲۲، چاپ ایران، ص ۴۰۶ و با اعمالش خون در دل حضرت امیرالمومنین علیه السلام کرد و آخرش هم به خراسان آمد که زهد پیشه کند و عبادت کند در گوشه ای!!! اما همه چیز به اینجا ختم نشد و از دیگر کارهای زشت خواجه ربیع این بود که امام حسین علیه السلام را نیز یاری نکرد، نه به کربلا رفت و نه با زبان و سخن او را یاری کرد در حالی که لازم بود امام حسین علیه السلام را به نحوی یاری کند ولی وقتی خبر شهادت امام را به او دادند سکوت اختیار کرد و در مورد یزید بد نگفت یعنی این آدم به قدری احمق است که نمیتواند تشخیص دهد حق و باطل را آن هم بین یزید و امام حسین علیه السلام. البته یاری نکردن امام حسین علیه السلام از سوی خواجه ربیع مورد انتظار هم نبود چون او پدرش را نیز با بهانه جویی در جنگ صفین یاری نکرده بود. (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۸۶ به بعد).

### ج. خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگهای توام باتلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیرمؤمنان علیه السلام در عراق و حجاز و یمن در گرفت، در میان بسیاری از یاران علی علیه السلام یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد؛ زیرا طی پنج سال خلافت امیرمؤمنان علیه السلام یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهاده‌اند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری شرکت کنند. پس جنگ در این شرایط به نفع مسلمانان نبود و حضرت مجتبی علیه السلام هم که امام معصوم بود، نمیخواست به هر قیمتی بر مردم حکومت کند لذا برای امام علیه السلام حفظ جان مسلمانان و شیعیان در اولویت بود که به ابن عباس فرمود من اگر صلح نمی‌کردم معاویه مسلمانی را روی زمین زنده نمی گذاشت.

این عواملی که گفته شد بعلاوه ی عواملی مانند پیمان شکنی یاران حضرت و خیانت فرماندهانی که توسط معاویه خریداری شدند و امام مجتبی علیه السلام را تنها گذاشتند و همچنین جو روانی مغتشش و ایجاد نا امنی هایی که معاویه و پیروانش بر ضد امام مجتبی علیه السلام ایجاد کرده بودند همه و همه عواملی بود که امام را وادار به پذیرش صلح نامه میکرد.

همچنین در جنگ صفین ده ها هزار نفر از لشکریان کشته شده بودند و اینها همه زن و بچه داشتند و باید زندگیشان از بیت المال تامین میشد و با جنگ بودجه بیت المال خالی میشد و دیگر نمیشد این خانواده ها را سر و سامان داد این هم عاملی بود که امام را بر پذیرش صلح نامه مصمم میکرد و امام از خیر حکومت خودش به نفع جان و مال و ناموس مردم گذشت و با معاویه صلح کرد.

## جنگ در گرفت اما چه جنگی...

یک عده از همین مقدس مآب ها ریختند به درب منزل امام مجتبی که بیا با معاویه بجنگیم! اگر پول و صلاح نداری ما میدهیم و آنقدر مترسک بازی جلوی امام کردند که بیا و ببین... در این شرایط اگر امام جنگ را قبول هم نکند متهم است! کما اینکه متهم هم شد و همین سلیمان بن صُرَد خُزاعی که بزرگ طایفه «بنی خزاعه» در کوفه بود اولین نفری بود که امام را مذل المومنین (یعنی ای ذلیل کننده ی مومنین) خواند و جالب است بدانید بیست سال بعد هم همین آقا به امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشت ولی او را یاری نکرد و در کربلا تنهایش گذاشت...

امام قبول کرد و سران قبائل در مسجد جمع شدند و بعد از سخنرانی امام علیه السلام از دیوار صدا در آمد ولی از اینها نه...

و امام درباره ایشان فرمود شما بعد از شهادت پدرم به اختیار خودتان با من بیعت کردید ولی الان مرا تنها گذاشته اید یا فرمود شگفتا از مردمی که پی در پی بی حیائی و بی دینی کردند و الان مرا تنها گذاشتند...

بلاخره با هر زحمتی بود لشکری آماده ی مقابله با معاویه شد اما معاویه که از نبرد رو در رو با امام مجتبی علیه السلام میترسید همانطور که در صفحات قبلی توضیح داده شد نقشه های شوم خود را پیاده کرد و گروه گروه فرماندهان و لشکریان امام را با تهدید و تطمیع از میدان به در کرد و سرانجام بعد از انداختن جنگ روانیهای متعدد شایعه ی صلح را بین لشکریان امام پخش کرد و به محض پخش شدن این شایعه لشکریان امام علیه السلام چند دسته شدند:

گروه عوامی که به طمع غنیمت با لشکر امام(علیه السلام) همراه شده بودند به سمت دارائی های لشکر حمله ور شده و هرچه را توانستند به غارت بردند تا آنجا که با حمله به خیمه امام(علیه السلام) عبای امام(علیه السلام) را از دوشش برداشتند و درحالی که وی مشغول نماز بودند سجاده را از زیر پایش کشیدند.

یک گروه دیگر به اصطلاح خواصی بودند که به طمع ریاست های بعد از پیروزی، با امام همراه شده بودند که این گروه نیز به محض شنیدن شایعه صلح امام حسن(علیه السلام) و سپردن قدرت به معاویه از امام(علیه السلام) جدا شده و به معاویه پیوستند؛ تا شاید در آن دستگاه سردوشی دریافت کرده و به پست و مقامی برسند

گروه بعدی به اصطلاح دوستان و غالبا خشک مقدس های ظاهر بین بودند این گروه کاسه ی داغ تر از آش شده بودند و تا مرز تکفیر حضرت پیش رفتند و هر جا با امام(علیه السلام) روبه رو می شدند زبان به طعن امام گشوده و حتی او را خوارکننده مؤمنان لقب داده و در پاسخ به سلام حضرت می گفتند عَلَیْکَ یَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینِ این بود که امام در بین یارانش نیز مظلوم و تنها بود و به ابن عباس فرمود: ابن عباس پدرم چقدر خوب گفت که زخم زبان بد تر از زخم شمیر برنده است.

دراین بین خوارجی هم بودند که به خیال خود به دنبال حق می گشتند و این بار حق را در حرکت امام حسن(علیه السلام) دیده بودند و چون شایع شده بود امام(علیه السلام) از حق پا پس کشیده است حکم به تکفیر ایشان نموده و حتی دست به ترور امام(علیه السلام) زدند. یکی از آن ها جراح بن سنان است. او درحالی که شعار می داد: «ای حسن کافر شدی، چنان که پدرت نیز کافر

شدا» به سوی حضرت حمله‌ور شد و با شمشیر ضربه‌ای به ران آن حضرت زد که باعث جراحت شدید امام(علیه‌السلام) شد تا آنجا که خوف شهادت برای حضرت محتمل بود.

## امضای صلح نامه

وقتی نظم سپاه امام به هم ریخت امام علیه السلام عقب نشینی کردند و معاویه اینجا پیشنهاد صلح را به وسیله ی دو مامور به خدمت حضرت فرستاد و این دو مامور یک نامه ی سفید امضا از طرف معاویه آورده بودند که خطاب به امام نوشته بود صلح کنیم و هر شرطی هم شما بگذارید ما قبول میکنیم و زیرش را خودش و اطرافیانش امضا کرده بودند و این نشانه ی اوج عزت و قدرت امام مجتبی علیه السلام و اوج ذلت معاویه بود و این نشان میداد معاویه هنوز از امام علیه السلام میترسد چون اگر قرار بود صلح نامه ای امضا شود باید یک جلسه ای تشکیل میشد و دو طرف بحث و گفتگو میکردند و در آخر دو طرف شروطی میگذاشتند و آن را امضا میکردند اما در اینجا میبینید اینطور نشد و این نهایت قدرت امام مجتبی را نشان میدهد.

## مفاد عهد نامه

در این هشت بند و هشت شرطی که امام برای صلح با معاویه آنها را در صلح نامه نوشت حضرت هیبت و هیكل زشت بنی امیه را آشکار کرد و دست معاویه را رو کرد و غیر مستقیم به مردم گفت که با چه جانوران و درندگانی مواجه هستند اما امن از جهل عوام و غفلت خواص که نفهمیدند معنای کلام امام را و به جای آنکه امام خلیفه باشد دنبال معاویه رفتند.

امام علیه السلام در ابتدای صلح نامه نوشت: واگذاری حکومت به معاویه به شرط آنکه:

۱. براساس کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و سیره و روش خلفای صالح عمل کند.  
در ابتدا که امام میفرماید "وا گذاری حکومت به معاویه" یعنی با کمال عزت و سلحشوری به معاویه میگوید حکومت مال من است و تو فقط یک استان دار هستی که میخواهی سروری کنی! حالا که میخواهی سروری کنی شرط دارد که هشت بند است که در بند اول امام خیلی واضح میفرماید که بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و روش خلفای صالح باید حکومت کنی و طبق حدیث نبوی که اهل سنت هم نقلش کرده اند پیامبر فرمود خلیفه ی صالح بعد از من امیرالمومنین علی علیه السلام است این یعنی ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه ی صالح نبودند و تو اگر بخواهی راه آنها را بروی لایق حکومت نیستی
۲. پس از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی(علیهماالسلام) است و در صورتی که حادثه ای برای او پیش آمد، حکومت از آن حسین(علیه السلام) است و معاویه حق ندارد برای بعد از خود جانشین تعیین کند.
۳. سبّ (دشنام) و لعن به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در قنوت نماز ترک شود و کسی از آن حضرت در منابر جز به نیکی یاد نکند.

دستگاه اموی و در راس آنها معاویه دستور داده بود در تمام مساجد و منابر نسبت به حضرت امیر علیه السلام بی احترامی میشد و فحش داده میشد و ایشان را لعن میکردند. در شام شبث ربعی با پولی که از دستگاه معاویه تزریق میشد مردم را تشویق میکرد که سر در خانه هایتان نوشته هایی بزنید که نام امیرالمومنین علی علیه السلام را ملحق به

لعن کند و میگفتند این باعث برکت و قرب الهی میشود! معاویه به بچه ها هدایایی نظیر جوجه و برّه می داد و وقتی چند وقت میگذشت و بچه ها با این حیوانات خو میگرفتند در یک شب عواملش از دیوارر خانه ها بالا میرفتند و این حیوانات را میکشند و فردای آن روز در سطح شهر جار میزدند که علی (علیه السلام) شبانه آمده و حیوانات را کشته و اینگونه تخم نفرت از امیرالمومنین علی علیه السلام را در دل بچه ها میکاشتند. هر چند به این بند از صلح نامه هم به مانند بندهای بعدی عمل نشد و نه تنها عمل نشد بلکه معاویه بخش نامه کرد که در تمام منابر و مساجد حکومت اسلامی بر حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام سبّ و لعن بفرستید و از علی علیه السلام به بدی یاد کنید! زمخشری ، مفسر و ادیب نام آور اهل سنت می نویسد :

إنه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها عليّ بن أبي طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك.

ربيع الأبرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۶ و النصايح الكافية ، محمد بن عقيل ، ص ۷۹ به نقل از سيوطي .

در زمان بنی امیه ، بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که در آن علی (علیه السلام) به پیروی از سنتی که معاویه بنا کرده بود ، لعن می شد .

۴. مردم از هر رنگ و نژاد باید از امنیت کامل برخوردار باشند.

۵. یاران و شیعیان علی (علیه السلام) در امان باشند و به آنان تعرض نشود. معاویه باید از تعقیب و سوء قصد به آنان بپرهیزد.

۶. هرگز نسبت به امام حسن (علیه السلام) و برادرش امام حسین (علیه السلام) و هیچ یک از خاندان اهل بیت در آشکار و نهان توطئه ای نکند و در هیچ نقطه ای از زمین برای آنان وحشتی ایجاد نکند.

۷. در حضور معاویه اقامه شهادت نشود و معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.

این بند نشان از ظالم بودن معاویه را میدهد زیرا طبق نص قرآن شهادت بردن نزد امام ظالم جایز نیست و او حق قضاوت ندارد

۸. از بیت المال کوفه، مبلغ پنج میلیون درهم مستثنی است. آن مبلغ ربطی به قرارداد صلح ندارد. معاویه باید بدهی های بیت المال را بپردازد و هر سال مبلغ دومیلیون درهم به برادرش حسین بدهد. بنی هاشم را در بخشش ها و عطاها بر بنی عبد شمس ترجیح دهد و هر سال یک میلیون درهم جهت فرزندان شهدای جنگ های جمل و صفین، آنانی که در رکاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به شهادت رسیدند، داده شود و این مبلغ باید از مالیات مربوط به دارابجرد باشد. با اضافه کردن این بند امام می خواست خانواده های شهدای جنگهای جمل و صفین و نهروان را تامین کند و بر ضد سیاست های معاویه حرکت کند که سیاستش در گرسنه نگه داشتن مردم بود و به فرمان پدرش که در آخرین وصایایش به او گفت کاری کن که بنی هاشم دستش همیشه جلوی ما دراز باشد وگرنه اگر بیت المال به دست علی و فرزندانش (علیهم السلام) بیوفتد آنها میدانند این پول را کجا خرج کنند و فقر را در جامعه ریشه کن میکنند و در نتیجه وقتی مردم گرسنه نبودند دیگر زیر بار ظلم و ظالم نمیروند پس آنها را گرسنه نگه دار تا بتوانی بر آنها حکومت کنی.

امام مجتبی علیه السلام این هشت بند را تعیین نمود و این بندها اولاً هدفمند بود و نیاز بود که امام برای حفظ شاکله ی دین این صلح را بپذیرد و طبق حدیثی که علامه مجلسی در جلد ۴۴ بحارالانوار آورده است امام فرمودند من اگر با معاویه صلح نمی کردم معاویه بر روی زمین یک شیعه را زنده نمیگذاشت. از طرفی امام میراث دار اندیشه ی امیرالمومنین علیه السلام بود و پدرشان

تاکید کرده بودند که همیشه به دنبال امنیت در جامعه اسلامی باش نه اختلاف و لذا حضرت بر اساس مصلحت شرعی تن به صلح داد تا بتواند امنیت را جایگزین اغتشاشات و خونریزیهایی که معاویه بر جامعه انداخته بود کند لذا حضرت فرمودند انس و آشتی میان مردم از جدایی، نا امنی و کینه توزی که شما میخواهید در نزد من بهتر است و من اینکار را کردم که مردم به امنیت برسند.

ولی به محض اینکه معاویه این مفاد را دید باز با همان مشاورین و دوستانش تشکیل جلسه داد و نتیجه این شد که به معاویه گفتند اگر این صلح نامه علنی شود و مفادش به گوش مردم برسد تو دیگر هیچ جایگاهی در بین مردم نخواهی داشت لذا تصمیم گرفتند که امام مجتبی علیه السلام را به قتل برسانند اما این حرکت و نقشه را به صورت خزنده و مخفی انجام دادند نه علنی.

ابن عباس می گوید نیمه شبی به مسجد کوفه رفتم دیدم امام حسن مجتبی علیه السلام در همان مکانی که پدرش نماز مستحبی میخواند صورت را روی خاک گذاشته و گریه میکند بعد سر از سجده برداشت و فرمود ابن عباس به خدایی که جان من در دست اوست من حکومت را تسلیم معاویه نمی‌کردم اگر به اندازه ی ستونهای مسجد یار واقعی در کنار خودم داشتم بعد فرمود به خدا تک و تنها شدم، من میترسم از اینکه معاویه مسلمانی را روی کره ی زمین زنده نگذارد و میخواهم یک قیم و نگهبانی برای دین باقی بماند و این شد که صلح کردم و نمیخواهم شیعیان از بین بروند و کشته شوند لذا جنگ را به زمان دیگری موکول کردم و گرنه مرد جنگ نیز هستم.

خلاصه اینکه شرایط به وجود آمده امام حسن(علیه السلام) را ناگزیر به قبول صلح با معاویه کرد، ولی صلح نه به معنی آنکه امام با معاویه سازش کند و رفتارهای ظالمانه او را بپذیرد؛ بلکه بدین معنی که برای مدتی با معاویه قرارداد «متارکه جنگ» ببندد؛ زیرا اگر معاویه در جنگ پیروز می شد، همه ی آرمان های اسلام را از بین می برد و اساس اسلام را از هم می پاشید و مسلمانان راستین را از میان برمی داشت.

پس از صلح امام حسن علیه السلام خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثه اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گردآورده است.

معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی علیه السلام مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثه را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد!

امام علیه السلام به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی شود که از جانب تو با دیگران بجنگم؛ اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم؛ چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است!

در این جملات روح سلحشوری و حماسه موج می زند، بویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می فرماید: دست از سر تو برداشتم (فانی ترکتک لصلاح الامه).

## فضایل امام مجتبی سلام الله علیه

درباره فضایل امام حسن - علیه السلام - روایات فراوانی نقل شده است. راویان این اخبار عده زیادی از علمای اهل سنت و علمای شیعه‌اند که ما در اینجا به گوشه‌ی اندکی از آنها اشاره می‌کنیم:

امام حسن شبیه‌ترین مردم به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در خوی، رفتار و سیادت بود. از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل شده است که خطاب به وی فرمود: ای حسن، تو از جهت آفرینش (صورت) و اخلاق (سیرت و رفتار) شبیه من هستی. او قامتی متوسط و محاسنی انبوه داشت و به رنگ سیاه خضاب می‌کرد.

امام حسن(علیه السلام) یکی از اصحاب کساء است و پیامبر(صلی الله علیه و آله) در جریان مباحله، او و برادرش امام حسین، حضرت علی و فاطمه علیهم السلام را نیز به فرمان خدا، همراه خویش برد همچنین آیه تطهیر فضیلتی بزرگ برای وی و سایر اهل بیت(علیهم السلام) به شمار می‌رود.

معاویه، به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: شنیده‌ام رسول خدا مقدار خرماي درخت را مي دانست، آیا چیزی از آن علم (الهی) در نزد شما هم وجود دارد؟ شیعیان شما چنین می‌پندارند که شما به همه چیز؛ آنچه در زمین است و هر چه در آسمان است آگاهی دارید. حضرت فرمود: «ان رسول الله صلي الله عليه و آله كان يخرص كيلا و انا اخرص عددا (بخار الانوار ج ۴۳، ص ۳۲۹، حدیث ۹) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [مقدار] وزن و پیمانه [درخت خرما] را می‌گفت و من عدد آن را می‌گویم.» معاویه گفت: این درخت خرما چند عدد خرما دارد؟ حضرت فرمود: چهار هزار و چهار عدد. دانه‌های خرما را شمردند و دیدند همان مقدار است که حضرت فرموده است.

«علامه مجلسی» می‌نویسد: مردی از شام به تحریک معاویه به امام مجتبی علیه السلام ناسزا گفت. امام مجتبی علیه السلام صبر کرد تا سخن او به پایان رسید، آن‌گاه به سوی او رفت، تبسمی کرد و به او سلام کرد و سپس فرمود: پیر مرد! فکر می‌کنم غریب هستی و شاید در اشتباه افتاده‌ای. اگر به چیزی نیازی داری، برآورده کنیم، اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمائی کنیم و اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم، اگر برهنه‌ای لباس دهیم، و اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنیم، اگر جا و مکان نداری، مسکنت دهیم، و می‌توانی تا برگشتنت میهمان ما باشی و ...

مرد شامی در برابر این خلق عظیم شرمند شد، گریه کرد و گفت: «اشهد انک خلیفه الله فی ارضه، الله اعلم حیث یجعل رسالته؛ گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی، خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد.» و سپس فرمود: تو و پدرت نزد من مبعوض‌ترین افراد بودید، ولی اکنون محبوب‌ترین افراد در نزد من هستید. بخار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴، ذیل روایت ۱۶.

آن حضرت دو بار تمامی دارایی خویش را در راه خدا داد، و سه بار تمام اموال خود را با خدا تقسیم کرد و نصف اموال را به مستمندان بخشید. بخار الانوار ص ۳۳۹، ذیل روایت ۱۳ / تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

در اینجا به دو نمونه از انفاق‌های آن حضرت اشاره می‌شود:



۱- روزي عثمان در کنار مسجد نشسته بود، مرد فقيري از او کمک مالي خواست، عثمان پنج درهم به وي داد، مرد فقير گفت: مرا نزد کسي راهنمايي کن که کمک بيشتري نمايد. عثمان به امام حسن و امام حسين عليهماالسلام اشاره کرد، وي پيش آن ها رفت و درخواست کمک نمود. امام مجتبي عليه السلام فرمود: «ان المسألة لا تحل الا في احدي ثلاث دم مفعج، او دين مفرح، او فقر مدقع (۳۷)؛ درخواست کردن از ديگران جايز نيست مگر در سه مورد: ديه اي به گردن انسان باشد که از پرداخت آن عاجز است، يا بدهي و ديني کمرشکن داشته باشد که توان اداي آن را ندارد، و يا فقير و درمانده گردد و دستش به جايي نرسد.» کدامیک از اين موارد براي تو پيش آمده است؟ عرض کرد: اتفاقا گرفتاري من يکي از همين سه چيز است.

آنگاه حضرت پنجاه دينار به وي داد و به پيروي از آن حضرت، حسين بن علي عليهماالسلام چهل و نه دينار به او عطا کرد.

فقير هنگام برگشت از کنار عثمان گذشت، عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: تو کمک کردی ولي هيچ نپرسیدی پول را براي چه منظوري مي خواهی؟ اما حسن بن علي در مورد مصرف پول از من سؤال کرد، آنگاه پنجاه دينار عطا فرمود.

عثمان گفت: اين خاندان کانون علم و حکمت و سرچشمه نيکي و فضيلتند. نظير آنها را کي مي توان يافت؟ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳-۳۳۲، حديث ۴).

۲- ابي عتيق به دنبال آن حضرت راه افتاد، حضرت با تبسم به او فرمود: حاجتي داري؟ عرض کرد بله، از اسبت خوشم آمده است. حضرت از اسب پايين آمد و آن را به او بخشيد. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴)

در پايان اين بخش روايتی را می آوريم که نشان دهنده ی اوج مهربانی و عطوفت امام مجتبی عليه السلام است و ببينيد آن آفایي که با حيوانات اين رفتار را ميکند با انسانها چگونه بوده است:

«عن نجیح قال:

رايت الحسن بن علی عليه السلام ياكل و بين يديه كلب كلما الك لقمه طرح للكلب مثلها فقلت له: يا بن رسول الله الا ارجم هذا الكلب عن طعامك؟ قال: دعه اني لاستحيي من الله ان يكون ذو روح ينظر في وجهي و انا اكل ثم لا اطعمه.» مسند امام مجتبی، ص ۱۳۰.

نجیح گوید:

دیدم امام حسن عليه السلام غذا ميخورد و سگی مقابلش بود هر لقمه ای که حضرت ميل می فرمود لقمه ای نیز برای سگ می انداخت عرض کردم: ای فرزند پيامبر آیا اين سگ را برانم؟

فرمود: رهائش کن از خدا حيا دارم که طعامی بخورم و جانداري مقابلم ايستاده باشد و به آن غذا ندهم.

اينک تو خود بخوان حديث مفصل از اين مجمل...

## شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام هفتم یا بیست و هشتم ماه صفر؟!

قول بیست و هشتم ماه صفر برای شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام قول ضعیفی است و قول قوی همان روز هفتم ماه صفر است که متقدمین و متاخرین از علمای شیعه این روز را روز شهادت امام مجتبی علیه السلام میدانند و تازه گی ها هم تقویم ایران اصلاح شده و این روز را روز شهادت اعلام کرده. قدیمی ترین منبعی که در این زمینه تا به حال یافت شده کتاب « تثبیت الامامة » تالیف «سید قاسم بن ابراهیم الرسی» است که در سال ۲۴۶ وفات یافته است. وی که خود از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است، از زهاد و عباد و علمای زمان خویش بود که دارای تألیفات فراوانی است. گفتنی است وی از روایت احادیث هم بوده است و بدون واسطه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نقل میکرده است. وی در کتاب خویش چنین آورده است.

«الامام الحسن علیه السلام ابوه الامام امیرالمومنین علی علیه السلام، امه فاطمه الزهراء سلام الله علیها، ولادته: ولد فی المدینه لیلۃ النصف من شهر رمضان فی السنۃ الثالثۃ للهجره، القابه: التقی، الزکی، السبط، وفاته: توفی فی السابع من شهر صفر سنۃ خمسین من الهجره»

یعنی امام حسن علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری ولادت یافت و در هفتم صفر سال پنجاه شهادت.

از این روایت قاسم بن ابراهیم، بزرگانی از فقهاء همچون شهید اول، کفعمی، والد شیخ بهائی، شیخ بهائی در (توضیح المقاصد)، علامه مجلسی در (بحار الانوار)، شیخ عبدالله بحرانی در (عوامل العلوم)، شیخ محمد حسن نجفی در (جواهر الکلام)، شیخ جعفر کاشف الغطاء در (کشف الغطاء) و شیخ عباس قمی در (انوار البهیة) «قدس سرهم» و... تبعیت نموده اند که ما به خاطر تعدد روایات از آوردن آن صرف نظر میکنیم و فقط این نکته را متذکر می شویم که روز هفتم صفر بدون هیچ شکی روز شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام است و ما هیچ حدیث و روایتی دال بر اینکه این روز، روز ولادت حضرت امام کاظم علیه السلام باشد نداریم و بر عکس روایاتی داریم که نشان میدهد امام کاظم علیه السلام در ماه ذی الحجه متولد شده اند و علت اینکه روز هفتم صفر را برخی به اشتباه ولادت موسی بن جعفر علیه السلام میدانستند این بود که این روز، روز تولد ناصرالدین شاه بود و ناصرالدین شاه دنبال بهانه ای میگشت که این روز را به جشن و پایکوبی پردازد و این شد که به دروغ این روز را روز ولادت امام کاظم علیه السلام نامید تا به راحتی در ماه صفر که ماه حزن و انده اهل بیت علیهم السلام و شیعیان است به جشن و شادی پردازد.

## شهادت امام و باز هم ام المنافیق عایشه ی ملعونه!

سر انجام معاویه در سال پنجاهم هجری توسط جعده همسر امام مجتبی علیه السلام امام را به وسیله سم مسموم و ایشان را به شهادت رسانید.

در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی مروانی در شرح حال امام حسن - علیه السلام - از علی بن طاهر بن زید روایت می کند که وقتی خواستند امام حسن - علیه السلام - را دفن کنند، عایشه سوار قاطری شد و از بنی امیه و مروان حکم و سایر طرفداران ایشان کمک گرفت و مردم را بر علیه امام حسن علیه السلام می شوراند. عایشه گفت: به خدا سوگند تا مو در سر من هست، نمی

گذارم حسن علیه السلام را در اینجا (کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و اله و اتاق حضرت زهرا سلام الله علیها) دفن کنید. و جنازه آن حضرت را تیرباران کردند، تا آنکه هفتاد تیر از جنازه آن حضرت بیرون کشیدند. در آنجا بود که ابن عباس گفت: روزی قاطر سوار و روزی شتر سوار است! یعنی روزی سوار بر شتر می شود و به جنگ با مولا علی علیه السلام می رود و روزی بر قاطر سوار می شود و با جنازه حسن بن علی علیه السلام مقابله و جنگ می کند.

مسعودی می نویسد: آن روز عایشه سوار قاطر سفید و سیاهی بود. شاعر در همین خصوص می گوید: تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت / لك التسع من الثمن و فی الكل تصرفت

یعنی: ای عایشه! روزی سوار شتر شدی، روز دیگری هم قاطر سواری کردی، اگر بمانی، سوار فیل هم خواهی شد! تو از هشت یک ارث خانه پیغمبر، یک نهم می بری، ولی همه را تصرف کردی. (یعنی با اینکه تنها مالک بخشی از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هستی ولی در همه آن تصرف کردی و مانع دفن امام حسن علیه السلام در آن خانه شدی.)

در برخی منابع آورده اند امام مجتبی به امام حسین علیه السلام وصیت نمود که جنازه مرا کنار قبر پیامبر دفن کنید؛ چون من سزاوارتر هستم از کسانی که بدون اجازه وارد شدند... (یعنی ابوبکر و عمر) ولی اگر مشکلی پیش آمد، راضی به خونریزی نیستم، بلکه جنازه مرا به بقیع ببرید و کنار مادر بزرگم (فاطمه بنت اسد) دفن نمایید. این مطلب در برخی کتب شیعه و بیشتر منابع اهل سنت آمده است از آن جمله: ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۱، ص ۳۹۱، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲ق. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۵۵، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵، دار صادر، بیروت، چاپ اول، بی تا.

ولی در کتبی مثل ارشاد مفید بیانی از این قسمت از وصیت نیامده است و حتی در کافی از قول امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که امام حسن (علیه السلام) وصیت کرده بود که فقط برای تجدید عهد با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) جنازه اش را کنار مرقد پیامبر ببرند نه برای دفن، و در دنباله روایت کافی آمده است که امام حسین (علیه السلام) در جواب عائشه فرمود تو هتک حرمت خانه پیامبر کردی و پدرت و کسی را که پیامبر او را دوست نداشت (یعنی عمر را) آن جا وارد کردی و باید در پیشگاه خداوند جوابگو باشی ... و بدان که برادرم به من امر کرده که برای تجدید عهد او را پیش رسول خدا ببرم و او آگاه تر از همه به کتاب خدا است که فرمود: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» [احزاب ۵۳]. بدون اجازه وارد اطاق های پیامبر نشوید. ... و ای عائشه تو کنار پیامبر (برای دفن پدرت و عمر) صدای کلنگ را بلند کردی در صورتی که خداوند از بلند کردن صدا کنار پیامبر نهی کرده بود. ... و اگر دفن جایز بود دفن می کردیم تا بدانی که چیزی نیستی ... کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۲، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

در روایت امالی طوسی به دنبال وصیت امام این عبارات نیز آمده: ... سپس آن حضرت فرمود: به زودی خواهی دید جمعی به این گمان که می خواهی مرا در کنار قبر جدم به خاک بسپاری، برای جلوگیری گرد هم می آیند و مقابلتان می ایستند. اکنون به تو سفارش می کنم برای خدا سعی کن در پای جنازه من، خونی ریخته نشود. ...

مروان و سایر بنی امیه که جزو دار و دسته او بودند فکر کردند که مردم مشایعت کننده قصد دارند بدن مطهر را در کنار رسول خدا به خاک بسپارند؛ از این رو خود را مجهز به تجهیزات نبرد کردند و با اجتماع خود راه را بر کاروان عزادار بستند. همین که امام حسین بدن مبارک را به سوی مزار شریف پیامبر حرکت دادند تا تجدید عهدی با جدش رسول خدا کرده باشد؛ طرف مقابل

(پیروان سقیفه یعنی پیروان ابوبکر و عمر و عثمان) در قالب جماعتی در مقابلشان صف آرایی کردند و مانع آنها شدند. عائشه هم سوار بر قاطری به جمع آنها ملحق شد؛ در حالی که می‌گفت: ما را با شما چه کار؟! می‌خواهید کسی را وارد خانه من کنید که من محبت و ارادتی نسبت به او ندارم؟

مروان نوکر معاویه که زمینه را برای عقده‌گشایی مناسب دید دهان باز کرد و گفت: عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن شود و حسن (علیه السلام) در کنار پیامبر؟! چنین چیزی نشدنی است.

و بعد با جمله «وَ أَنَا أُحْمِلُ السَّيْفَ» تشیع‌کنندگان را تهدید به جنگ و برخورد شدید کرد.

نزدیک بود فتنه ای به پا شود که ابن عباس جلو رفت و خطاب به مروان گفت: «ارْجِعْ يَا مَرْوَانُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ» برگرد به همان جایی که بودی؛ ما قصد نداریم این بدن مطهر را در کنار رسول خدا به خاک بسپاریم؛ تنها قصدمان این است که با زیارت دادن این بدن مبارک، تجدید عهدی با رسول خدا شده باشد و بعد از آن به سمت بقیع رفته و او را بنا بر وصیت حضرتش در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه [بنت اسد] به خاک می‌سپاریم.

مطمئن باش اگر وصیت کرده بود که بدن مطهرش را کنار رسول خدا دفن کنیم تو کوچک تر از آن بودی که بتوانی مانع ما شوی، و لکن آن حضرت به خدا و رسولش و نیز حرمت قبر شریفش بیش از دیگران عالم است و می‌دانست که نباید خرابی در آن پدید آید، چنانچه این کار را دیگران کردند (و ابوبکر و عمر را در کنار پیامبر دفن کردند) و بدون اذن آن حضرت (صلی الله علیه و آله) به خانه‌اش وارد شدند ...

و باز در ارشاد آمده است:

ابن عباس پیش آمد و خطاب به عائشه گفت: این چه رسوائی است؟ عایشه! روزی بر استر و روزی بر شتر! (اشاره به جنگ جمل) می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی؟ بازگرد! و از آنچه می‌ترسیدی خیالت راحت باشد که ما طبق وصیت، بدن مطهر را این جا دفن نمی‌کنیم خوشحال باش که تو به هدفت رسیدی، ولی خدا هر گاه که باشد انتقام اهل بیت عصمت را از دشمنان‌شان خواهد گرفت.

آنچه مشخص است و مشهور بین علمای شیعه این است بدن امام مجتبی علیه السلام تیر باران شد تا جایی که هفتاد چوبه‌ی تیر به تابوت آویخته شد.. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۴، علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

و اینطور هم نیست که فکر کنیم این تیرها به تابوت نشست و به بدن امام اصابت نکرده بلکه طبق نقل تاریخی تابوتی که ساخته بودند از نی بود و تابوت محکم و ضد گلوله ای نبود که تیر از آن نگذرد و متأسفانه توسط عایشه و همدستانش به بدن امام بی احترامی شد و هفتاد چوبه‌ی تیر بر بدن امام مظلوم ما نشست.

«وَ قَالَ الْحُسَيْنُ وَ اللَّهُ لَوْ لَا عَهْدُ الْحَسَنِ إِلَيَّ بِحَقِّنِ الدَّمَاءِ وَ أَنْ لَا أَهْرِيْقَ فِي أَمْرِهِ مِحْجَمَةً دَمٍ لَعَلِمْتُمْ كَيْفَ تَأْخُذُ سَيُوفُ اللَّهِ مِنْكُمْ مَا خَذَهَا وَ قَدْ نَقَضْتُمْ الْعَهْدَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ وَ أُبْطَلْتُمْ مَا اشْتَرَطْنَا عَلَيْكُمْ لِأَنْفُسِنَا»؛

و امام حسین(علیه السلام) فرمود به خدا سوگند! اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که خونی ریخته نشود، می دیدید که چگونه شمشیرها جان شما را می ستاند، شما همان روسیاهانی هستید که عهد میان ما و خودتان را شکستید و شرایط آن را باطل ساختید.

آن گاه جنازه امام حسن مظلوم (علیه السلام) را به طرف بقیع برده و در کنار قبر جداهش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۶، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

## پاداش زیارت امام حسن مجتبی علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که مرا یا یکی از ذریه مرا زیارت کند در قیامت به زیارت وی می روم و او را از هول هراس های قیامت نجات می دهم: من زارنی او زار احد من ذریتی زرته یوم القیمة فانقذته من احوالها. کامل الزیارات، ص ۴۰، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۹

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام حسین از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست، حضرت می فرماید: هر کس مرا یا پدرت یا برادرت یا تو را زیارت کند، پاداش آن بهشت است: من آتانی زانرا بعد موتی فله الجنة و من اتی أباک زانرا بعد موته فله الجنة و من اتا احاک زانرا بعد موته له الجنة و من اتاک زانرا بعد موتک فله الجنة. کامل الزیارات ص ۳۹، وسائل، ج ۱۰، ص ۲۵۷

به این مفهوم، روایات فراوان است.

و نیز از امام باقر روایت نقل شده است امام حسین علیه السلام هر شب جمعه به زیارت قبر امام مجتبی علیه السلام مشرف می شد:

ان الحسین بن علی کان یزور قبر الحسن بن علی علیهما السلام کل عشیة جمعة، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۷

ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند ملائکه ی آسمان های هفت گانه بر او گریه کنند و همه چیز بر او بگرید حتی مرغان هوا و ماهیان دریا. هر که بر او بگرید دیده اش کور نشود روزی که دیده ها کور می شود و هر که در مصیبت او اندوهناک شود اندوهناک نشود دل او در روزی که دل ها اندوهناک شود و هر که در بقیع او را زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد روزیکه قدم ها بر آن لرزان است. (منتهی الامال ج ۱ ص ۳۲۲)

## سخن آخر

این تنها گوشه ای زندگانی پر فراز و نشیب و مظلومانه ی تنها ترین سردار بود که ملاحظه فرمودید امامی که با هوشمندی مانع از کشته شدن هزاران نفر و باعث باقی ماندن دین اسلام شد و صلح او مقدمه ای بر قیام عاشورا بود تا بیست سال بعد از صلح امام حسن امام حسین علیهما السلام راهی کربلا شود و عاملی برای براندازی حکومت ظالمانه ی بنی امیه که بدون شک هدفشان چیزی بجز خاموش کردن نور هدایت نبود. در کربلا و عاشورا خود امام مجتبی علیه السلام حضور فیزیکی نداشت اما حضرت عباسی که دو سال مشق نظامی را زیر نظر ایشان یاد گرفته بود حضور داشت پسرانش در میدان جنگ بودند و دخترانش در بین اسرا و در عصر عاشورا دو تن از دختران امام حسن علیه السلام در آتش سوختند... امام مجتبی علیه السلام گرچه خود جنگجو و

فرماندهی دلیر بود اما برای مصلحت دنیای اسلام صلح کرد و حتی در مدینه وقتی به مسجد میرفت روی منبر به پدرش امیرالمومنین جسارت میکردند و ایشان این جسارتها و خیانتها را تحمل میکرد تا خون مردم در امان باشد و به کسی آسیبی نرسد اما از طرف برخی دوستان کوتاه بین هم مورد طعن و سرزنش واقع میشد و این دوستان سخن پیامبر را باور نداشتند و نمیفهمیدند که فرمود: الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا . بحار الانوار ۲۹۱/۴۳ و ۲/۴۴ حسن و حسین علیهما السلام در همه احوال امام و پیشوایند؛ چه بایستند و چه بنشینند. یعنی چه بجنگند و چه صلح کنند و ننگند این دو بزرگوار امام هستند و چیزی از ارزشهای آنها نمیکاهد اما چه سود از مردم ظاهر بین...

در ایام اربعین دیدم پیر مردی را که به پاس احترام و تجلیل از امام حسن علیه السلام و به کوری چشم همه ی عایشه ها و طرفداران مکتب سقیفه و به کوری همه ی آنهایی که به امام جسارت کردند و ایشان را خوار کننده ی مومنین لقب دادند پشت پیراهنش نوشته بود ای عزیز کننده ی مومنین مولا حسن علیه السلام



پایان